

راهی که آتاتورک به اشتباه آغاز کرده بود تا نژاد ترک را با عجله از نردبان تجدد بالا بکشند، رضاشاه نیز در پیش گرفت، اما با بررسی کردن آنچه در ایران و ترکیه تجدد زده روی داد می توان گفت که آتاتورک الگوی ناقص و ناجوری از تجدد اروپایی اجرا کرد، اما بدتر از آن الگوبرداری ناقص تر رضاشاه از شیوه آتاتورکی تجددگرایی بود که بر ناسازگاری و بی تناسبی آن با وضعیت اجتماعی ایران می افزود.

در مقاله زیر شباهت ها و اختلاف های میان دو الگوی تجدد اجباری در ایران و ترکیه بررسی شده است که نشان می دهد رضاخان حتی نتوانست عقلانیت و دوراندیشی نسبی آتاتورک را هم داشته باشد، به ویژه در عرصه سیاست های دینی یا بهتر بگوییم ضد دینی که رضاشاه حماقت ها و اشتباه های توجیهناپذیری از خود نشان داد.

پایان جنگ جهانی اول دوره مهمی از نظر تغییر نظام و سیاست بین المللی است؛ زیرا پس از این جنگ سه امپراتوری کهن روسیه، عثمانی و آتریش، فروریختند و از درون آنها کشورهای جدیدی قدم به عرصه جهانی گذاشتند. در امپراتوری های انگلیس و فرانسه نیز جنبش های آزادی بخش زمینه را برای ظهور و استقلال دولت های نوین فراهم کرد.

به این ترتیب جنگ جهانی اول دو نتیجه عمده داشت: از یکسو در پی فروپاشی امپراتوری ها و جنبش های رهایی بخش و سربرآوردن دولت های ظاهراً مستقل ملی، جغرافیای سیاسی جهان تغییر کرد و دنیا بزرگ تر شد و اقتصاد و سیاست در مسیر جهانی شدن قرار گرفت؛ از سوی دیگر جهان، پس از جنگ جهانی اول، به نظام دوقطبی، یعنی امپریالیسم به رهبری آمریکا و سوسیالیسم تحت هدایت شوروی، تبدیل شد.

در نظام دوقطبی، منطقه خاورمیانه، که از سلطه عثمانی رهایی یافته بود، بیش از هر نقطه ای از جهان دچار تغییر و بحران سیاسی - اقتصادی شد. پیمان «سور» (Sevres) و پس از آن پیمان «لوزان» (Lusanes) بخش خاورمیانه ای امپراتوری عثمانی را به چند کشور عربی مستقل و غیرمستقل تقسیم کرد و براساس همان پیمان سور، عراق، اردن و فلسطین تحت قیمومیت انگلیس، و سوریه و لبنان تحت قیمومیت فرانسه قرار گرفت.

در ترکیه مصطفی کمال، که به آتاتورک شهرت یافت، در رأس ملیون ترک در چند رشته جنگ با فرانسه، ایتالیا، انگلیس و یونان به موفقیت های چشم گیری دست یافت و با برکناری خلافت اسلامی و سپس سقوط سلطنت عثمانی، کشور ترکیه را بنا نهاد.^۱

در عراق ملک فیصل، فرزند حسین شریف مکه که در جنگ جهانی به نفع انگلیس و برای حمایت از این کشور حکم جهاد صادر کرده بود، به پادشاهی رسید. در ایران، انگلیس که از قرارداد ۱۹۱۹ ناکام مانده بود، زمینه کودتایی را فراهم نمود و رضاخان میرپنج در نیمه شب ۳

اسفند ۱۲۹۹ تهران را اشغال نظامی کرد و سیدضیاءالدین طباطبایی، برخلاف میل احمدشاه که او را شایسته صدراعظمی نمی دانست، با فشار انگلیس به نخست وزیر ری رسید. کودتای رضاخان و به پادشاهی رسیدن او در ۹ آبان ۱۳۰۴ و سقوط قاجار به، حاصل توافق سه جانبه انگلیس، آمریکا و شوروی بود. این سه کشور به این نتیجه رسیدند که با توجه به تغییراتی که در نظام بین المللی به وجود آمده است، دیگر سلسله قاجار با نگرش های فرسوده توان پذیرش و اجرای تغییرات جهانی را ندارد.

انگلیس، با حمایت پنهانی آمریکا، توانست زنجیره ای از دولت های نظامی در منطقه ما در برابر نفوذ کمونیسم شوروی ایجاد کند که عبارت بودند از: آتاتورک در ترکیه، فیصل در عراق، رضاشاه در ایران، امان الله خان در افغانستان و ژنرال چیان کای چک در چین.

سیاست مذهبی آتاتورک

مهم ترین سیاست آتاتورک محو کردن فرهنگ اسلامی و محدود کردن نفوذ علمای دینی در امور اجتماعی بود. از جمله رؤس سیاست های اعلام شده دینی او عبارت بود از: ۱- تغییر خط عربی - ترکی در سال ۱۹۲۸ به خط لاتین که این اقدام لطمه بزرگی به ادبیات، تاریخ و هویت ملت ترک وارد کرد و حتی دستور داد قرآن را به خط لاتین بنویسند و آنان را به زبان ترکی بگویند؛ ۲- تعطیل کردن مدارس و مراکز دینی و آزار دادن علمای مذهبی. او آنها را که مقاومت می کردند تبعید یا به قتل می رساند؛ ۳- ممنوع شدن دادگاه ها و قوانین شرعی قراردادن قوانین مدنی و جزایی کشورهای اروپایی به جای آنها؛ ۴- تصویب قانون جدایی دین از سیاست (لایسیم). با تصویب این قانون ترکیه که مرکز خلافت اسلامی بود، از جرگه این کشورها بیرون رفت و هر روز بیشتر به سمت غربی شدن حرکت کرد. هدف آتاتورک از این اقدام نزدیک کردن کشورش به دروازه های تمدن غرب بود؛ همان خیالی که رضاخان در سر می پروراند البته آتاتورک در ترکیه جمهوری اعلام کرد تا جلوی اصل وراثت را در حرکت بگیرد و این موضوعی است که تحسین ترک های دیروز و امروز را نسبت به آتاتورک برانگیخت. رضاخان هم در اقدامی نه خیلی جدی تصمیم گرفت حکومت جمهوری در کشور برقرار کند که با مخالفت اکثریت جامعه روبه رو شد؛ ۵- ممنوع کردن برگزاری مراسم اعیاد فطر و قربان برای چند سال؛ ۶- جلوگیری از رفتن مسلمانان ترکیه به سفر حج برای مدتی؛ ۷- تغییر تعطیلی آخر هفته از جمعه به یکشنبه به تبعیت از کشورهای مسیحی؛ ۸- قدغن اعلام کردن حجاب. با این حال وی برخلاف رضاشاه به تعقیب وحشیانه زنان باحجاب دست نزد. در ترکیه قانون بی حجابی بیشتر در آنکارا و قسطنطنیه، که بخشی از ساکنانش غیرمسلمان و اروپایی بودند، اجرا شد. اما رضاخان این سیاست ناشیانه را در قم و مشهد نیز به زور اجرا کرد که با عکس العمل های شدید مردم و علما روبه رو شد؛ ۹- تعطیل کردن کتابخانه های اسلامی؛ و بعضی از مساجد و تبدیل کردن آنها به نمایشگاه؛ ۱۰- آتاتورک با اعطای قدرت فوق العاده به ارتش این کشور،

نظامیان را به عنوان جانشینان خود صاحب اختیار کشور کرد؛ به همین دلیل امروز هم هر صدای مخالفی علیه آتاتورک به دست نظامیان خفه می‌شود؛ ۱۱- آتاتورک در برابر خاموش کردن احساسات عمیق اسلام‌گرایی مردم، احساسات نژادگرایانه (پان ترکیسم)، ملی‌گرایانه (ناسیونالیسم)، و غرب‌گرایی را رونق بخشید؛ سیاستی که رضاخان در ایران اعمال کرد، اما وی به جای نژادگرایی، به باستان‌گرایی توجه نمود؛ ۱۲- آزاد نمودن ازدواج زن مسلمان با مرد غیرمسلمان از طریق تصویب قوانین و برابر اعلام کردن حقوق زن و مرد در تمام شئون زندگی و حتی در سهم‌الارث و حق طلاق؛ ۱۳- لغو تقویم هجری قمری و رایج کردن تقویم میلادی به جای آن؛ ۱۴- حذف زبان عربی از مواد درسی مدارس و دانشگاه‌ها.

سیاست مذهبی رضاشاه

رضاشاه در چند مورد مهم با هم‌قطار ترکش شباهت داشت و از او پیروی می‌کرد. این چند مورد عبارت بودند از: دیکتاتوری نظامی و اشاعه روح ملیتاریستی در جامعه به منظور ایجاد ترس در میان مردم، گسترش روحیه



ناسیونالیسم افراطی (در ترکیه آتاتورک پان‌ترکیسم را تبلیغ می‌کرد و در ایران رضاشاه باستان‌گرایی و بازگشت به افتخارات پیش از اسلام را)، و ترویج غرب‌گرایی. اشتباه رضاشاه در این بود که نمی‌دانست با سرنیزه، مردم و مناسبات اجتماعی را نمی‌توان شبیه غرب کرد؛ زیرا مدرنیسم در اروپا محصول فرآیندی تاریخی است و این فرآیند طی سه مرحله تغییر بنیادین تحقق یافته است: ۱- تغییر در بنیان نظری یا تغییر در نوع معرفت‌شناسی و هستی‌شناسی مردم؛ این تغییر که از رنسانس آغاز شده بود در عصر روشنگری، با تلاش فلاسفه و متفکران و انتشار آنسیکلوپدی به مدیریت دیدرو به اوج خود رسید؛ ۲- تغییر در بنیاد رفتارهای جامعه؛ ۳- تغییر در بنیاد ساختاری.

مأموران شهرستانی رضاشاه هر مردی را که با لباس تعیین شده از سوی حکومت از خانه خارج نمی‌شد جریمه می‌کردند یا هر کس به جای کلاه نمدی، کلاه پهلوی و سپس کلاه شاپو سرنمی‌گذاشت دستگیر می‌شد. در حالی که شاه و مأموران او، دست کم، ابتدا می‌بایست برای تغییر ذهنیت افراد جامعه با روش‌های فرهنگی تلاش می‌کردند تا او بداند که چرا باید تغییر کند، ولی آنها می‌خواستند با زور

سرنیزه اهداف خود را بر مردم تحمیل کنند صدور فرمان مبارزه با حجاب و چادر کشیدن از سر زن و ناموس مردم غیر از اینکه اقدامی ابلهانه، ضداخلاقی و خلاف موازین حقوق بشر بود، چه کمکی می‌توانست به مدرن شدن زن بکند. زنی که تمام روح و جسمش با علائق دینی عجین شده بود چگونه می‌توانست با این فرمان در یک روز، روی تمام اعتقاداتش خط بطلان بکشد.

رضاشاه و آتاتورک هر دو دستخوش این اشتباه بزرگ شدند و این به دلیل ضعف دانش و ناآشنایی با چگونگی شکل‌گیری تمدن مدرن غرب بود. هر دو آنها در راه رسیدن به توسعه نیز دچار خطا شدند؛ زیرا نه خود می‌توانستند مفهوم توسعه را درک کنند و نه مشاورانشان. رضاشاه و آتاتورک نمی‌دانستند که توسعه مفهومی علمی و درهم‌تنیده از اجزا و اشکال مختلف است که اجرای آن باید با وضع اجتماع تناسب داشته باشد و ابتدا پیش‌زمینه‌های آن به شیوه علمی فراهم گردد.

پهلوی اول در پی توسعه اقتصادی بود، اما او، به دلیل فقر فرهنگی تشخیص نمی‌داد که توسعه امری فنی و مفهومی چندضلعی است که نمی‌توان سه ضلع آن را، که عبارت است از: توسعه سیاسی، توسعه اقتصادی و توسعه فرهنگی، بنا به مصلحت شخصی از هم منفک کرد. وی توسعه سیاسی را به شدت سرکوب می‌کرد، ولی در عین حال خواستار توسعه اقتصادی و سپس توسعه فرهنگی کنترل شده بود. زمانی که ذهنیت فرد در چهارچوب‌های نظارتی شهرستانی کنترل می‌گردید، چه انتظاری می‌شد از توسعه فرهنگی داشت؟!

رضاشاه، وقتی اولین کاروان دانشجویان ایرانی اعزامی به فرانسه را که برای ادامه تحصیل می‌رفتند در فرودگاه ملاقات کرد، گفت شما به سرزمین دموکراسی و آزادی می‌روید، ولی ما با این مسائل کاری نداریم، شما فقط موظفید با پول ملت به ارتقای دانش خود فکر کنید. این امر به خوبی نشان می‌داد که شاه در پی تفکیک اصول اساسی ارکان توسعه از یکدیگر بود. دانشجویانی که در شهرهای فرانسه با آزادی بیان و عقیده، مطبوعات، احزاب سیاسی و میتینگ‌های دانشجویی و خلاصه دموکراسی روبه‌رو شدند، بیش از ادامه تحصیل، به فقدان این امتیازات بشری در کشورشان فکر می‌کردند، به همین دلیل همه آنان پس از بازگشت به وطن، گرچه تحصیل خود را به پایان رساندند، به دشمنان دانای دولت تبدیل شدند.

رضاشاه دانشگاه، رادیو، راه‌آهن، دادگستری ساخت، ولی روح آزادمنشی انسان‌ها را ویران کرد. شاید در آن زمان اعمال قدرت و خشونت برای سرکوب بزهکارانی که امنیت و آسایش جامعه را متزلزل کرده بودند، لازم بود، اما شاه افزون بر اعمال این سیاست در مورد قشرهای مختلف جامعه، آن را حتی در درون دربار نیز به کار برد؛ زیرا هر کس نظری خلاف او داشت سرکوب می‌شد.

یکی از اشتباه‌های بزرگ پهلوی اول بی‌توجهی به قدرت ایمانی مردم بود که احتمالاً تصور می‌کرد با اعمال سیاست‌های ضددینی می‌تواند جلوی نفوذ روحانیان را بگیرد، اما هر قدر این سیاست ابلهانه را دنبال می‌کرد، مردم از دستگاه حکومتی جدا و به روحانیان نزدیک‌تر

می‌شدند. کار به جایی رسید که مردم به کناره‌گیری انفعال‌آمیز همراه ترس نسبت به حکومت دست زدند و حاصل سیاست آمرانه شاه و عکس‌العمل انفعالی مردم در حمله متفقین به تهران در ۳ شهریور ۱۳۲۰ خودنمایی کرد؛ زیرا هم ارتش از هم پاشید و هم مردم در خانه نشستند و خوشحال بودند که کشورشان به دست اجانب افتاده است. این نهایت استیصال مردم و تنفر آنها از حکومت است که ملتی آرزو کند که برای رهایی از ستم حاکمان، دعا کنند کشورشان به دست نیروهای کشورهای خارجی بیفتد.

رضاشاه از اوایل دوران سلطنت خود بیش‌ازپیش شیفته تمدن غرب شده بود. البته مدرن شدن و پیشرفت کردن خواست هر فرد و کشوری است، منتها نه به قیمت سرکوب کردن علائق دینی که در عمق اعتقادات مردم ریشه دارد و نه به قیمت سرکوب آزادی‌های اولیه آنها و نه به شیوه چماق و احساس قیومیت نسبت به مردم. منتسکیو در رساله «روح‌القوانین» با ایما و اشاره به شاه فرانسه گفته است: هیچ‌کس نمی‌تواند مدعی شود که بهترین راه سعادت را به مردم نشان می‌دهد، بلکه باید شرایط رسیدن به سعادت را فراهم کند و مردم هستند که خود نوع سعادت را که تشخیص می‌دهند برمی‌گزینند؛ بنابراین رضاشاه حق نداشت به جای مردم تصمیمی بگیرد.

رضاشاه، برای اعمال سیاست کشف حجاب، مدعی بود که این نوع حجابی که در ایران متداول است (چادر سیاه گذاشتن) صراحت قرآنی ندارد و چادر از آزادی حرکت و فعالیت زنان و مشارکت سیاسی آنان در امور اجتماعی جلوگیری می‌کند، و بر این اساس دستور برداشتن چادرها یا «کشف حجاب» را صادر کرده در حالی که او با اصل حجاب مخالف، و در پی آن بود که زنان ایرانی کاملاً شبیه زنان غربی بشوند. به همین علت، این عمل او با عکس‌العمل علما در سطح کشور، به‌ویژه علمای مشهد، و مردم روبه‌رو شد.

هماهنگ با برنامه‌های مدرن‌سازی پهلوی اول، در ۴ دی‌ماه ۱۳۰۷ لایحه‌ای درباره لباس متحدالشکل تقدیم مجلس شد که دارای دو ماده بود: ۱- کلیه اتباع ایرانی که برحسب مشاغل دولتی دارای لباس مخصوصی نیستند، در داخل مملکت مکلف‌اند با لباس متحدالشکل، یعنی کلاه پهلوی و نیم‌تنه بافت‌شده در ایران، ملیس شوند؛ ۲- طبقات شش‌گانه زیر از مقررات بند یک این قانون مستثنا هستند: مجتهدان مجاز، مراجع امور شرعی دهات و قصبات، علمای اهل سنت، پیش‌نمازان صاحب محراب، محصلان مجاز که از سوی دو تن از مجتهدان مجاز تأیید شده باشند، طلاب محصل فقه و اصول، مدرسان فقه و اصول، و روحانیان ایرانی غیرمسلم. در ادامه این تصمیم، در سال ۱۳۱۴ رفع حجاب از زنان نیز به طور رسمی اعلام شد.

انعکاس کشف حجاب بسیار شدید بود و در بعضی نقاط به درگیری و خون‌ریزی منجر گردید. از طرفی تعداد بسیاری از صاحب‌حیضان، برای حفظ حجاب خانواده خویش، یا از ایران مهاجرت کردند، یا همسرانشان را طلاق دادند یا از مشاغل خود کناره‌گیری کردند. کارمندان بالای دولتی ناچار بودند در مجالس و جشن‌هایی که آن

روزها به هر مناسبتی برگزار می‌شد با همسرانشان به صورت بی‌حجاب شرکت کنند.^۶

رعایت حجاب در میان زنان ایرانی و حتی خانواده سلطنتی سابقه دیرینه‌ای داشت و دارد. این جزء سنت و فرهنگ مردم ایران به حساب می‌آید. اسدالله علم در این باره و در تشریح واقعه کشف حجاب در نخستین مراسم آن در دانشسرای عالی تهران و در دوره‌ای که علی‌اصغر حکمت وزیر معارف بود، آورده است: هنگامی که رضاشاه با همسرش در این مراسم شرکت کرد، همسرش چون لباس بلند به تن کرده بود و با دستپاچگی حرکت می‌کرد، دچار سکندری شد و به زمین افتاد. اسدالله علم از قول محمدرضاشاه گفته است «پدرم چنین نقل می‌کرد: می‌دانید براساس احساسات شخصی‌ام دلم می‌خواست آن روز می‌مردم، اما به‌خاطر مملکت، خطاب به خانواده‌اش گفت: مجبورم شما را این طوری به مراسم ببرم. وقتی وی از سوی روحانیون به خاطر این کار تحت فشار قرار گرفت و حتی چند روز بعد از مراسم کشف حجاب توسط خانواده‌اش شنید که یکی از روحانیون مجاهد قم در ملا عام این عمل را تکفیر کرده است، رضاخان خشمناک با چند اتومبیل با شتاب به قم رفت. از ماشین بیرون آمد وارد مسجد شد به مقابل آن روحانی در حال دعا رفت و با عصای خود آن چنان به سر و صورت آن روحانی زد که پسرش گفته بود عصای پدرم شکست.»^۷

مقایسه عملکردهای رضاشاه و آتاتورک

این ادعا که رضاشاه تحت‌تأثیر آتاتورک به بعضی از اقدامات غیراخلاقی و ضلارزشی دست زده است، کاملاً صحیح نیست؛ زیرا این دوازده نظر شخصیت و سطح آگاهی و چگونگی ورود به قدرت کاملاً با هم متفاوت بودند. گرچه هر دو نظامی بودند، رضاخان مقام متوسطی در سلسله‌مراتب نظامی داشت، در حالی که آتاتورک^۸ در زمان حکومت عثمانی، از مقامات عالی‌رتبه نظامی بود و چندین مأموریت و دوره نظامی در اروپا گذرانده بود. آتاتورک نخستین مسئولیت مهم نظامی‌اش را در سال ۱۹۱۹ با عنوان بازرسان کل ارتش سوم عثمانی، که مرکزش در ارزروم بود، به‌دست آورد. آتاتورک تمام منارج نظامی را طی جنگ‌های طولانی استقلال‌طلبانه پس از جنگ جهانی اول به‌دست آورد.

آتاتورک با کشورهای انگلیس، فرانسه، ایتالیا، یونان و ارمنستان جنگید و بر سر حق حاکمیت و مالکیت کشورش به پیروزی‌هایی چشمگیر دست یافت و مردم در مقام قهرمان ملی او را ستایش کردند. این در حالی بود که رضاشاه از فرماندهی آترپاد قزاق در همدان، به مقام شاهی رسید که آن هم با اقدام انگلیسی‌ها بود. بنابراین آتاتورک مشروعیت خود را از شرکت در جنگ‌های استقلال‌طلبانه به‌دست آورد؛ زیرا چنانچه آتاتورک نبود، کشورهای اروپایی، که از جنگ جهانی اول کاملاً خسته شده بودند قصد داشتند بعضی از مناطق ترکیه را براساس پیمان «سور» از بقایای خاک امپراتوری عثمانی منفک کنند، ولی حمایت نظامیان ترک از او، آتاتورک را قهرمان ملی این کشور ساخت.

رضاشاه فقط در موضوع کشف حجاب، آن هم به شیوه خشن و غیرانسانی، از آتاتورک پیروی کرد؛ زیرا در ۲۵ نوامبر ۱۹۲۶ م. در ترکیه، قینه بر سر گذاشتن به حکم قانون ممنوع، و استفاده زنان از چادر و روبنده رسماً نامناسب دانسته شد، ولی ممنوع نشد، در حالی که در ایران مأموران نظمی رضاخان به شیوه وحشیانه‌ای حقوق فردی و مذهبی مردم را سرکوب کردند و اژان‌های خشن وی با اسب یا ماشین زنان را دنبال می‌کردند و چادر از سرشان می‌کشیدند. این چنین رفتارهای زنده‌های حتی در نقاط دورافتاده آخر دنیا هم سابقه نداشت. به زور لباس و کلاه خاصی بر تن و سر مردم گذاشتن مطابق کلام آیین و مسلکی تأیید می‌شود مگر این تمدن است و مگر به زور می‌شود کسی را متمن کرد؟! این اقدامات و رفتارهای ظاهری در حالی اتفاق می‌افتاد که آلودگی محیطی، خانوادگی و فردی هر روز هزاران نفر را در سطح کشور به کام مرگ می‌کشاند. بیماری‌های طاعون، وبا، سل و امراض مقاربتی مردم را به راحتی می‌کشت و دولت هیچ اقدام مؤثری انجام نمی‌داد و فقط به این عمل سبک‌سرانه دلخوش کرده بود که مردم کلاه شاپو به سبک اروپا بر سر گذارند یا نیم‌تنه فرنگی بپوشند.

در حالی که رضاخان فعالیت تمام احزاب سیاسی را ممنوع کرده بود و از دوره هفتم قانون‌گذاری رسماً قانون اساسی مشروطه توسط متولیان قدرت پهلوی نادیده گرفته می‌شد و هر نوع نهاد مدنی مثل اتحادیه و سندیکا تخریب و مؤسسان و اعضای آنها تحت تعقیب قرار می‌گرفتند، در ترکیه بسیاری از احزاب سیاسی از جمله حزب کمونیست و سوسیالیست آزادانه فعالیت می‌کردند و خود آتاتورک عضو حزب خلق بود. در ژانویه ۱۲۹۱ م. قانون اساسی که طبق آن حاکمیت ملی، انتخابات مجلس توسط مردان (هنوز زنان حق رأی نداشتند)، هیئت دولت مسئول و یک رئیس‌جمهور با قدرت زیاد در نظر گرفته شد، در مجلس کبیر ملی آن کشور تصویب شد. این در حالی بود که هنوز مرجعیت خلافت و سلطنت در قدرت باقی بود.^۹

مجلس کبیر مجلسی بود که در انتخاباتی سالم از سوی ملیون و به رهبری آتاتورک تأسیس شده بود و نخستین کشوری که آن را به رسمیت شناخت، اتحاد شوروی بود. در سال ۱۹۱۹ م. کمال آتاتورک پنهانی با ژنرال روسی ملاقات کرد و پیشنهاد گرفتن کمک نظامی نه افراد نظامی را از سوی شوروی پذیرفت. چند ماه بعد هیئتی نظامی از سوی آتاتورک برای مذاکره با روس‌ها عازم باکو شد. چندماه بعد هیئت نظامی دیگری در مسکو با شوروی موافقت‌نامه نظامی امضا کرد. در همان سال، نخستین موافقت‌نامه سیاسی میان مقامات شوروی و هیئت اعزامی از سوی آتاتورک در مسکو امضا شد؛ البته آمریکا نیز در دوره ریاست‌جمهوری ویلسون از حزب دموکرات، از جنبش ملی‌گرایانه آتاتورک حمایت می‌کرد، اما ظاهراً آتاتورک از سوی هیچ یک از کشورهای غربی حمایت سیاسی - نظامی نمی‌شد.

در ۱۳ اکتبر ۱۹۲۳ م. به پیشنهاد عصمت اینونو، آنکارا پایتخت کشور اعلام شد و در ۲۹ اکتبر همان سال جمهوری ترکیه رسماً اعلام گردید و مجلس کبیر

رضاشاه و آتاتورک

نمی‌دانستند که توسعه

مفهومی علمی و درهم‌تنیده

از اجزا و اشکال مختلف است

که اجرای آن باید با وضع

اجتماع تناسب داشته باشد

و ابتدا پیش‌زمینه‌های آن به

شیوه علمی فراهم گردد



مصطفی کمال را به ریاست جمهوری، و عصمت اینونو را به نخست‌وزیری این کشور انتخاب کرد. در ۳ مارس ۱۹۲۳ م. دستگاه خلافت نیز برچیده شد، اداره امور مذهبی از علما گرفته و به نخست‌وزیر داده شد. براساس مصوبات مجلس کبیر مدرسه‌های مذهبی و وزارت اوقاف تعطیل و کتاب‌های مذهبی ممنوع شد.

مناطق کردنشین که پایندی شدیدی نسبت به علایق مذهبی داشتند، علیه سیاست‌های ضددینی آتاتورک شورش، و ادعای استقلال کردند. از تعداد روحانیان مسلمان کاسته شد و فقط تعداد کمی مجاز بودند لباس روحانی بپوشند. مراسم مذهبی زیر نظر دولت و با کسب مجوز از دولت برگزار می‌شد. شورای غیر روحانی و روحانی خاخام‌های یهودی در ترکیه از طرف جامعه یهودیان به دولت اعلام کرد که از حقوق مخصوصی که تحت پیمان لوزان به آنان داده شده است، صرف‌نظر می‌کند. همچنین جامعه ارمنه نیز از حقوق مخصوص که طبق پیمان لوزان به آنان داده شده بود، چشم پوشیدند. حتی تکیه و خانقاه‌ها و زیارتگاه‌های دراویش بسته شد. قانون مدنی غیراسلامی ترکیه براساس قانون مدنی سوئیس تنظیم گردید و عملاً حوزه دین از حوزه عمومی جدا شد و نظام لائیک بر آن کشور مسلط گردید. با اصرار آتاتورک مجلس حکومت ترکیه را «اتاتیسیم» اعلام کرد.

تقریباً بخش وسیعی از سیاست‌های ضددینی آتاتورک را رضاخان بعد از سفرش به ترکیه، در ۱۶ ژوئن ۱۹۲۴ م (۱۳۱۳ ش.)، و ملاقات با آتاتورک در ایران، اجرا کرد. اما رضاخان به سایر اقداماتی که آتاتورک انجام داده بود کمترین توجهی نکرد؛ از جمله اعطای حق انتخاب کردن و انتخاب شدن زنان در مجلس کبیر. این در حالی بود که زنان ما از ترس مأموران نظمی جرأت نمی‌کردند از خانه خارج شوند. در انتخابات ژانویه ۱۹۲۵ م. (بعد از سفر رضاشاه به آنکارا) از ۳۹۹ نماینده مجلس ترکیه، هیجده نفرشان زن بودند.

یکی دیگر از اقدامات آتاتورک تصویب قانون کار بود که بیشتر به نفع کارگران تنظیم شده بود (۱۹۲۶ م.) که متأسفانه رضاشاه به آن توجه نکرد. حزب خلق که رهبری آن بر عهده آتاتورک بود اهداف و فعالیت خود

را بر پنج محور قرار داد: ۱- جمهوری خواهی؛ ۲- ناسیونالیسم؛ ۳- حمایت از توده‌های مردم (Populism)؛ ۴- اتاتیسیم؛ ۵- عرفی کردن. در سال ۱۹۲۳، م نخستین برنامه پنج‌ساله برای توسعه صنایع اعلام شد. این اولین اقدام آتاتورک برای هدایت ترکیه به سمت صنعتی شدن بود. همزمان بانک صنایع و معادن نیز به منظور کمک به توسعه صنعتی و اخذ وام و استخدام کارشناس از اروپا تأسیس شد.

در سال ۱۹۲۴ م. قانون تقسیم اراضی به تصویب مجلس کبیر رسید و زمین‌ها میان کشاورزان تقسیم شد. آتاتورک در سیاست‌های کلی از مشی سوسیالیستی پیروی می‌کرد؛ به همین دلیل حزب خلق را تأسیس کرده بود. این در حالی بود که رضاشاه به زور املاک مردم را مصادره، و به بنیاد پهلوی واگذار می‌کرد. در روزهایی که رضاخان خود را برای رفتن به تبعید آماده می‌کرد (وی ۲۵ شهریور ۱۳۲۰ با فشار و اجبار متفقین خاک ایران را ترک کرد) مجبور شد شخصاً به ملاقات ذکاءالملک در منزل برود. زیرا متفقین حاضر بودند با ذکاءالملک (مجمدعلی فروغی) مذاکره کنند؛ زیرا هم زبان‌های انگلیسی و فرانسوی را می‌دانست، هم فراماسون بود و هم با انگلیس ارتباط داشت (فروغی مدتی سفیر ایران در آنکارا بود و با آتاتورک دوستی نزدیکی داشت و حتی به وی فلسفه درس می‌داد). رضاشاه در این ملاقات از فروغی که در بستر بیماری بود خواهش کرد (کاری که در تمام دوران قدرتمندی نکرده بود) که متفقین را راضی کند که فرزندش (محمدرضا) را به پادشاهی نشانند. وقتی رضاخان رفت و با تلاش فروغی محمدرضا شاه شد، نخستین توصیه‌ای که فروغی به محمدرضا کرد تا از مردم ناراضی نسبت به پدرش دلجویی شود این بود که املاک مصادره‌شده توسط پدرش را به صاحبان آنها بازگرداند و نیز از فرزندان پدرانی که پدرش کشته بود دلجویی کند و به خدمت دربار دعوت نماید.

آتاتورک از اول سال ۱۹۲۵ م. که مجدداً به ریاست‌جمهوری انتخاب شد، به موجب تصویب‌نامه‌ای، کلیه مؤسسات دولتی و غیردولتی را مجبور کرد که از ساعت ۱ بعدازظهر روز شنبه تا صبح دوشنبه تعطیلات هفتگی را برگزار کنند. هدف وی این بود که تعطیلی جمعه و مراسم عبادی این روز، از جمله نماز جمعه، را تعطیل کند. این اقدام ناشایست خشم تمام مردم مسلمان ترکیه و حتی ناراضی بخشی از طرفداران آتاتورک را برانگیخت. آتاتورک رفته‌رفته از جناح چپ و اتحاد شوروی فاصله گرفت و به جناح امپریالیسم انگلیس گرایش پیدا کرد؛ زیرا در ۹ ژوئیه ۱۹۲۷ م. میان ایران، ترکیه، عراق و افغانستان که همگی از دست‌نشانندگان انگلیس بودند، قراردادی امضا شد. این قرارداد همکاری‌های متقابل سیاسی-اقتصادی، که بیشتر هدف نظامی داشت، به نام «پیمان سعدآباد»

مشهور شد. پیمان سعدآباد نخستین حلقه نظامی بود که به تحریک و تشویق انگلیس و امریکا، میان حاکمان کشورهای تحت نفوذ آنان، در مقابل نفوذ ایدئولوژیک و نظامی شوروی منعقد شد.

بعد از مرگ آتاتورک در ۱۰ نوامبر ۱۹۳۸ م. ترکیه بیشتر به سمت غرب کشیده شد. در ۱۹ اکتبر همان سال قرارداد متقابل نظامی (پیمان آنکارا) میان ترکیه، انگلیس و فرانسه امضا شد. در این قرارداد هر سه کشور تعهد کردند در صورتی که کشور دیگری به هر یک از آنها حمله نظامی کرد کشورهای دیگر با تمام قوا به کشور مورد تجاوز کمک کنند.

پی‌نوشت‌ها

* استاد دانشگاه شهید بهشتی.

- ۱- پیمان «سور» (Sevres) (شهری در نزدیکی پاریس) در اوت ۱۹۲۰ م. تجزیه امپراتوری عثمانی، اصل قیومیت و اعلام بین‌المللی شدن تنگه داردانل را تصویب کرد.
- ۲- پیمان لوزان (Lusanes) (در سوئیس) به‌نوعی در تصمیمات ناعادالته پیمان سور تجدیدنظر کرد و در پی پیروزی‌های نظامی آتاتورک بخش‌های جدیدی مثل، ارمنستان، آتاتولی، قسطنطنیه و سیلیسی را به ترکیه واگذار کرد.
- ۳- تفاوت آتاتورک با رضاشاه در این بود که آتاتورک به‌عنوان رهبر میلیون ترکیه پس از پیروزی در یک رشته جنگ‌های میهنی با فرانسه، انگلیس، ایتالیا و یونان به قدرت رسید، ولی رضاخان از طریق کودتایی با حمایت انگلیس قدرت را به دست گرفت.
- ۴- ام. دبلیو. تورنبرگ و دیگران در ترکیه. M. W. Thomburg & Others. ارزیابی اقتصادی Turkey, an Economic Appraisal. 1944. P. 104.
- ۵- ویلیام سولیوان، خاطرات دو سفیر (مأموریتی در ایران)، ترجمه محمود طلوعی، ج ۳، تهران: نشر علم، ۱۳۷۵، ص ۵۳
- ۶- حسین مکی، تاریخ بیست‌ساله ایران، ج ۶ تهران: انتشارات علمی، ۱۳۷۳، صص ۲۳۲-۲۱۴
- ۷- مارگارت لائیک، مصاحبه با شاه، ترجمه اردشیر روشنگر، تهران: نشر البرز، ۱۳۷۱، ص ۶۵
- ۸- این عنوان پس از تصویب قانون مربوط به نام و نام خانوادگی که در ۲۱ ژوئن ۱۹۲۴ تصویب شد، به او اعطا گردید.
- ۹- ریچارد راینسون، جمهوری اول ترکیه، ترجمه ابرج امینی، تهران، ۱۳۳۷، ص ۸۹
- ۱۰- در ۱ نوامبر ۱۹۲۲ م. آتاتورک رژیم سلطنت را ملغی اعلام کرد. این اقدام بیشتر از این جهت بود که از شرکت حکومت استانبول (عثمانیان) در کنفرانس صلح پاریس جلوگیری شود. در ۱۷ نوامبر ۱۹۲۲ م. محمد ششم (وحیدالدین) سلطان برکنار شد و با یک کشتی انگلیسی از استانبول فرار کرد و در ۱۸ نوامبر، عبدالمجید پسرعموی محمد ششم به خلافت (نه سلطنت) رسید. در ۲۰ نوامبر عصمت اینونو، مشاور اول آتاتورک، در رأس هیئتی عازم کنفرانس لوزان شد تا نسبت به تصمیمات کنفرانس سور اعتراض کند.
- ۱۱- اتاتیسیم (Etatism) به معنای دولتی کردن حکومت و این که تمام منابع قدرت و ثروت و مصلحت کشور در اختیار دولت قرار می‌گیرد. این مکتب حامی استبداد و دیکتاتوری نظامی است.

12- Jean, Pierre Digard, Bervard Hourcade, Yann Richard. L'Iran au XXe Siecle. Ed. Fayard, Paris, 1996, P. 57